

Evolution of Balancing Strategy in China's foreign policy; a research into three distinct time periods of tributary system (1300-1800), Cold war (1947-1991) and post-cold war era (1991-2021)

Mohammad Hassan Sheikholeslami

Associate Professor, Department of Diplomacy and International Organizations, School of International Relations; mhsheikh@gmail.com

Mostafa Pakdel Majd

MA Graduate of East Asian Studies, School of International Relations;
Mpakde323@gmail.com

Abstract

by examining China's foreign policy behavior throughout history, it can be seen that the country's continued military, political, economic and cultural dominance in East Asia, cannot be explained by balance of power theory which considers one state's hegemony over others throughout international system as unsustainable. In this regard, the present essay raises this question that what is the position of the balancing strategy in China's foreign policy in the three time periods of the tributary system, Cold War and the post-Cold War era? In response to this question, the current essay, using T.V Paul's theoretical understanding of balance of power theory, presents this hypothesis that during the supremacy of the tributary system over the East Asian region, China, first by leveraging its large market and vast economic capacities discouraged other political units in East Asia from pursuing balancing strategy against herself, and secondly, by pursuing a wedge strategy against other units neutralized others' possible aims to form an anti-Chinese alliance. During the Cold War, China, suffering from an underdeveloped and backward economy, had no choice but to pursue hard balancing against its foreign threats, first United States and then the Soviet Union. finally, In the post-Cold War era, with the resurgence of China's position in the

world economy, the Communist Party, utilizing Chinese economic capabilities, made the advancement of the soft variant of balancing strategy as a priority of the People's Republic's foreign policy.

Keywords: *China, Balancing, balance of power, economic interdependence, threat*

تحول جایگاه راهبرد موازنه‌سازی در سیاست خارجی چین؛ جستاری در سه بازه زمانی ساختار خارج‌گذاری (۱۳۰۰-۱۸۰۰)، جنگ سرد (۱۹۴۷-۱۹۹۱) و پساجنگ سرد (۱۹۹۱-۲۰۲۱)

محمدحسن شیخ‌الاسلامی

دانشیار گروه دیپلماسی و سازمان‌های بین‌المللی، دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه؛
mhsheikh@gmail.com

مصطفی پاکدل مجد

نویسنده مسئول، دانش‌آموخته کارشناسی ارشد مطالعات آسیای شرقی، دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور
خارجه؛ Mpakde323@gmail.com

چکیده

با نگاهی به رفتار سیاست خارجی چین در طول تاریخ، می‌توان دریافت که تفوق متداوم و پایدار نظامی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آن کشور در پهنه شرقی آسیا، با بهره‌گیری از نظریه «موازنه قدرت» که تفوق دولتی بر سایرین را امری ناپایدار در نظام بین‌الملل قلمداد می‌کند، تبیین‌ناپذیر است. به همین منظور، پژوهش حاضر، این پرسش را مطرح می‌کند که «راهبرد موازنه‌سازی در سیاست خارجی چین در سه بازه زمانی ساختار خارج‌گذاری، جنگ سرد و پساجنگ سرد، چه جایگاهی داشته‌است؟» در پاسخ به این پرسش، پژوهش حاضر با بهره‌گیری از «برداشت تئوریک تی وی پال» از نظریه موازنه قدرت و با تمسک به روش تحقیق توصیفی - تحلیلی، این فرضیه را ارائه می‌کند که در طول تفوق ساختار خارج‌گذاری بر پهنه شرقی آسیا، چین، اولاً با بهره‌برداری سیاسی از بازار بزرگ و ظرفیت‌های کلان اقتصادی خود، واحدهای سیاسی حاضر در شرق آسیا را

۱. این یک مقاله دسترس‌ی آزاد تحت مجوز/ <http://creativecommons.org/licenses/by-nc-nd/4.0/> است.

مقاله حاضر مستخرج از پایان‌نامه کارشناسی ارشد آقای مصطفی پاکدل مجد با عنوان «بررسی تطبیقی جایگاه راهبرد موازنه‌سازی در سیاست خارجی جمهوری خلق چین و جمهوری اسلامی ایران در دوران پساجنگ سرد» است. شایان ذکر است که آقایان دکتر محمدحسن شیخ‌الاسلامی و دکتر محمد کشمیری به ترتیب اساتید راهنما و مشاور پایان‌نامه مذکور بوده‌اند.

نسبت به اجرای راهبرد موازنه‌سازی علیه خود منصرف می‌ساخت و ثانیاً بر آن بود تا با اجرای راهبرد شکاف‌افکنی، دیگر واحدها را از توسعه اتحادی ضدچینی باز دارد. در دوره جنگ سرد، چین - که از اقتصادی توسعه‌نیافته و عقب‌مانده رنج می‌برد - چاره‌ای جز پیشبرد موازنه‌سازی سخت علیه تهدیدات خارجی خود نمی‌دید و به همین منظور، ابتدا ایالات متحده و در گام بعدی، شوروی، برای اجرای موازنه‌سازی سخت از سوی آن کشور، هدف قرار گرفتند. در دوران پساجنگ سرد با رشد دوباره جایگاه چین در اقتصاد جهانی، حزب کمونیست، پیشبرد نوع نرم از راهبرد موازنه‌سازی را با بهره‌گیری از توانمندی‌های اقتصادی خود در اولویت سیاست خارجی جمهوری خلق قرار داد.

واژه‌های کلیدی: چین، موازنه‌سازی، موازنه قدرت، وابستگی متقابل اقتصادی، تهدید

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۱۲/۰۴ تاریخ بازبینی: ۱۴۰۰/۰۲/۲۸ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۳/۱۷

فصلنامه روابط خارجی، سال ۱۳، شماره ۱، بهار ۱۴۰۰، صص ۵-۴۱

مقدمه

دستاوردهای اقتصادی جمهوری خلق چین در طول چهار دهه گذشته، امروزه به کانون توجهات بین‌المللی مبدل شده‌است. چین از ابتدای اجرای سیاست‌های درهای باز در پایان دهه هفتاد میلادی تا به امروز، موفق بوده تا به‌طور متوسط هر هشت سال، اقتصاد خود را دو برابر سازد. این عملکرد خیره‌کننده، اقتصاد چین را که تا سال ۱۹۸۰ تا ۸۰ درصد به کشاورزی وابسته بود، ظرف کمتر از چهار دهه به دومین اقتصاد بزرگ جهان تبدیل کرد. در همین دوره با خارج ساختن بیش از ۸۰۰ میلیون از شهروندان چینی از فقر، حزب کمونیست، سهمی ۷۰ درصدی از فقرزدایی جهانی به خود اختصاص داده‌است (Morrison, 2019). اما باید در نظر داشت که بازگشت چین به عرصه بین‌المللی به‌عنوان قدرتی اقتصادی را نمی‌توان پدیده جدیدی در تاریخ آن کشور دانست. در حقیقت، در هجده قرن از بیست قرن اخیر، چین، بیشتر از هر کشوری در غرب، در تولید ناخالص جهانی سهیم بوده‌است. تا سال ۱۸۲۰، سی درصد از تولید ناخالص جهانی از سوی چین تولید می‌شد؛ رقمی که حتی از مجموع تولید ناخالص اروپای غربی و شرقی و ایالات متحده نیز فراتر است (Kissinger, 2011).

با این تفاسیر، علی‌رغم تفوق متداوم چین در آسیای شرقی، رفتار چین برای پیشبرد موازنه‌سازی علیه تهدیدهای خارجی تا حد زیادی با تعاریف کلاسیک از رفتار دولت‌ها در چهارچوب تئوریک «موازنه قدرت» متفاوت است. به‌نحوی که نه دیگر دولت‌ها تمایل چندانی به پیشبرد موازنه‌سازی علیه چین نشان داده‌اند و نه چین به پیشبرد پایدار رفتاری تهاجمی علیه آنها مبادرت ورزیده‌است. این تضاد

تئوریک، تحولاتی حائز اهمیت را در محتوای نظریه موازنه قدرت موجب شد. پرسش اصلی پژوهش حاضر به این شرح است که «راهبرد موازنه‌سازی در سه بازه زمانی ساختار خراج‌گذاری، جنگ سرد و پساجنگ سرد، چه جایگاهی در سیاست خارجی چین داشته‌است؟»

۱. چهارچوب نظری

تحقیق حاضر از برداشت «تی. وی. پال» از نظریه موازنه قدرت، به‌عنوان چهارچوب نظری لازم برای تبیین نقش موازنه‌سازی در سیاست خارجی چین بهره می‌برد.

نظریه موازنه قدرت از بنیادی‌ترین نظریه‌های واقع‌گرایی برای تبیین سیاست بین‌الملل به‌شمار می‌رود که از ابتدا تا کنون به فراخور پویایی‌های بین‌المللی، تغییراتی بنیادین را متحمل شده‌است. نگرش «کنت والتز»، نظریه‌پرداز «نواقع‌گرای روابط بین‌الملل» به موازنه قدرت بر این اصل استوار بوده که امنیت بین‌المللی، زمانی افزایش خواهد یافت که توزیع قدرت نظامی به‌نحوی صورت پذیرد که هیچ دولتی به اندازه توانایی اعمال قدرت بر دیگر دولت‌ها قدرتمند نباشد. این نظریه پیش‌بینی می‌کند که اگر دولتی، قدرت زیادی داشته باشد از توانمندی‌های خود استفاده و به کشورهای ضعیف‌تر حمله می‌کند. این امر موجب می‌شود تا آن دسته از دولت‌هایی که در معرض خطر قرار می‌گیرند برای پیوستن به ائتلاف‌های تدافعی انگیزه پیدا کنند (Kegley & Wittkopf, 2005, p. 503). از طرفی، والتز موازنه‌سازی را به دو نوع داخلی - ارتقای توانمندی‌های نظامی و تسلیحاتی در داخل - و خارجی - اتحادسازی و تجمیع توانمندی‌های نظامی از سوی دو یا چند دولت علیه قدرتی برتر - تقسیم‌بندی می‌کرد (Paul et al, 2004).

به‌مرور زمان برخی از اصول نظریه موازنه قدرت والتز به چالش کشیده شد. با پایان جنگ سرد و فروپاشی شوروی، ایالات متحده به‌عنوان ابرقدرت پیروز به کنشگری در نظام بین‌الملل ادامه داد، بدون آنکه اقدام قابل‌توجهی برای موازنه‌سازی - چه داخلی و چه خارجی - علیه آن صورت پذیرد. حتی آن دسته از دولت‌ها - مانند روسیه و چین - که رقبای احتمالی آمریکا در دوران پساجنگ سرد

محسوب می‌شدند تا جای ممکن در روابط خود با آن کشور، نسبت به دوران جنگ سرد، سیاست‌های غیرخصوصی‌آمیزی در پیش گرفتند (Paul et al, 2004). برای حل و فصل چالش‌های پیش‌آمده بر سر تطبیق نظریه موازنه قدرت با واقعیت‌های بین‌المللی، تی وی پال، موازنه‌سازی را هم‌علیه قدرت و هم‌علیه تهدید ممکن دانست. پال معتقد است که حتی اگر در حال حاضر، دولت‌های قدرتمند نیات تهاجمی، تجاوزکارانه و تهدیدآمیز از خود نشان ندهند، تضمینی نیست که در آینده نیز چنین رویکردی را حفظ کنند. لذا موازنه‌سازی هم در برابر دولتی قدرتمند ممکن است و هم در برابر دولتی که امنیت دیگران را تهدید می‌کند (Paul, 2004).

در ادامه پال تعریف والتز از موازنه‌سازی را تعریفی محدود معرفی می‌کند که تنها به بعد نظامی آن راهبرد می‌پردازد، حال آنکه شرایط نظام بین‌الملل در دوران پساجنگ سرد، دولت‌ها را به اجرای سبک نوینی از موازنه‌سازی وا داشت. پال در ادبیات خود، به‌طور کلی سه نوع موازنه‌سازی را معرفی می‌کند:

- **موازنه‌سازی سخت:** این نوع از موازنه‌سازی معادل تعریف والتز از موازنه‌سازی است و به‌طور کلی بر دو قسم تقسیم می‌گردد؛ موازنه‌سازی داخلی به معنای ارتقا و به‌روزرسانی توانمندی‌های نظامی در داخل و موازنه‌سازی خارجی به معنای اتحادسازی و تجمیع توانمندی‌ها از سوی دو یا چند دولت علیه تهدید مشترک.

- **موازنه‌سازی سخت محدود:** این نوع از موازنه‌سازی، همکاری و به‌اشتراک‌گذاری منابع در قالب اتحادهای نیمه‌رسمی بدون پایبندی رسمی به دفاع از یکدیگر، برگزاری رزمایش‌های نظامی با دول همسو و همکاری‌های فناورانه را شامل می‌شود.

- **موازنه‌سازی نرم:** موازنه‌سازی نرم، اغلب در چهارچوب ائتلاف‌سازی دیپلماتیک، اجماع‌سازی سیاسی، تحمیل تحریم‌های اقتصادی و کنش‌ورزی در نهادهای منطقه‌ای و بین‌المللی صورت می‌پذیرد که در صورت لزوم، می‌تواند در آینده به راهبردی برای موازنه‌سازی سخت تبدیل شود (Han & Paul, 2020).

۲. راهبرد موازنه‌سازی در سیاست خارجی چین در بین سال‌های ۱۳۰۰-

۱۹۰۰

در نگرش چینی به روابط بین‌الملل، مفاهیمی مبتنی بر مساوات و برابری هرگز شکل نگرفتند؛ چراکه چین هیچ‌گاه با کشوری که از نظر بزرگی و فرهنگ با خود قابل مقایسه بداند، مواجه نشد. این گزاره نوعی استثناگرایی در نگرش چینی به روابط بین‌الملل پدید آورد که «اختیار و حکمی آسمانی» برای دربار چین قائل می‌شد. این جهان‌بینی، لزوماً به معنی مناسبات خصمانه با ملت‌های همسایه نبود و آنها نیز ترجیح می‌دادند مناسباتشان با چین با رعایت الگوی چینی باشد. استثناگرایی چین نیز هرگز همچون آمریکا به مجوزی برای ترویج جهانی ارزش‌های بومی تبدیل نشد و چین تنها به کنترل و مدیریت «بربرهای» تجاوزگر بسنده کرد. نفوذ فرهنگی، بازار بزرگ، برتری فناورانه و سود حاصل از تجارت با چین نیز به قدری جذاب می‌نمود که دیگر کشورها را به تصدیق برتری و حکومت مطلقه دربار چین و کنشگری در چهارچوب نظام «خراج‌گذاری» چینی وا می‌داشت (Kissinger, 2011. pp. 23-24). بدین‌منظور، نظریه موازنه قدرت در تبیین پویایی‌های موجود در رفتار بازیگران در نظام حاکم بر شرق آسیا، بین سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۹۰۰ چندان موفق نیست. در این سال‌ها، قدرت برتر چین هیچ‌گاه دیگران را به اتخاذ رفتار موازنه‌ساز چشمگیری و نداشت. اگر نظم حاکم بر آسیای شرقی به سمت توازن قوا حرکت می‌کرد، ناشی از اقدامات موازنه‌ساز دیگران، به حساب نمی‌آمد، بلکه دلیل آن ضعف داخلی خود چین بود. دیگر بازیگران، به‌طور کلی از این فرصت‌های پیش‌آمده برای فائق آمدن بر چین استفاده نمی‌کردند. زمانی که چین قوی و باثبات می‌ماند، نظم هم بر مناسبات منطقه‌ای حاکم می‌شد. تا ورود قدرت‌های غربی در قرن ۱۹ میلادی، روابط بین‌الملل در آسیای شرقی، به‌نحو چشمگیری باثبات و صلح‌آمیز بود که گاهی با منازعات موردی بین کشورهای منطقه مواجه می‌شد. نکته اینجاست که روابط بین‌الملل در آسیای شرقی بر سلسه‌مراتب رسمی بین کشورها تأکید می‌ورزید، درحالی‌که به‌نحوی چشمگیر، برابری غیررسمی را نیز مجاز می‌شمرد. با حضور چین به‌عنوان دولت مسلط و

همچنین نقش آفرینی کشورهای پیرامونی به‌عنوان دولت‌های خراج‌گزار، مادامی که سلسله‌مراتب حفظ می‌شد، نیازی به جنگ بین‌دولتی هم نبود. این موضوع با سنت غربی روابط بین‌الملل در تناقض است که شامل برابری رسمی در روابط بین دولت‌ها در عین سلسله‌مراتب غیررسمی و منازعات پیاپی بین‌دولتی بود (David C. Kang, 2007).

نظریه موازنه قدرت انتظار دارد که بی‌شک دولتی به قدرت و برتری چین، دست به اقدامات توسعه‌طلبانه علیه کشورهای ضعیف‌تر خواهد زد. این موضوع، خود هدایتگر سیاست خارجی دیگر دولت‌ها خواهد بود: ممانعت از توسعه‌طلبی قدرت برتر که می‌تولند امنیت و استقلال آنها را به خطر بیندازد. به همین دلیل، نظریه موازنه قدرت انتظار داشت تا همسایگان چین تا حد امکان در برابر سلطه چین مقاومت کنند، اما هیچ‌کدام از این انتظارات در آسیای شرقی رنگ واقعیت به خود نگرفتند.

به‌طور کلی، بین سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۹۰۰، جنگ بین دولت‌ها در آسیای شرقی بسیار نادر بود و جنگ بر سر فتوحات نادرتر؛ چنان‌که اغلب از وقوع جنگی تا جنگ بعدی قرن‌ها سپری می‌شد. چین هم تمایلی به تبدیل جایگاه برتر خود به امپراتوری همه‌جانبه‌ای از راه زور نداشت (Han, 1990). بنا بر آمارهای تاریخی، در بین سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۸۳۰، تنها چهار جنگ بزرگ بین‌دولتی در آسیای شرقی ثبت شده‌است که در قالب جدول ۱ آمده‌اند:

جدول ۱. جنگ‌های آسیای شرقی از ۱۳۰۰ تا ۱۸۳۰

سال(های) وقوع	عنوان جنگ
۱۵۹۶-۱۵۹۲	لشکرکشی هیدنوشی به کره
۱۶۲۷	تجاوزات منچوها به شمال کره
۱۷۲۹-۱۷۰۹	دخالت نظامی چین در ویتنام
۱۷۸۸	لشکرکشی پیش‌دستانه چین علیه ویتنام

Source:(Dupuy & Dupuy, 1993; Davis, 1996)

هرچند از قرن نوزدهم به بعد، تعداد جنگ‌ها در آسیای شرقی افزایش یافت، این جنگ‌ها، بعد از ورود قدرت‌های غربی به این منطقه و افول چین و نظم منطقه‌ای حاکم رخ دادند. تا پیش از آن، تنها لشکرکشی‌های موفق علیه چین از سمت شمال صورت می‌پذیرفت. لشکرکشی‌هایی که در سال ۱۲۱۵ توسط مغول‌ها و به رهبری چنگیز خان حادث شد و در سال ۱۶۱۸ از سوی منچوها و دودمان چینگ به اجرا درآمد (Shu, 1995).

باید اشاره داشت که در شرق آسیا، تعداد کشورها و سرحداتشان از سال ۱۲۰۰ میلادی، تغییر چندانی نکرد. با وجود چنان قدرت مرکزی بزرگی مانند چین، دیگران تمایلی برای به چالش کشیدن آن نداشتند و چین هم نیازی به جنگ نمی‌دید. به‌طور کلی، الگوی رفتاری واحدها در آسیای شرقی، دقیقاً همان چیزی بود که نظریه موازنه قدرت پیش‌بینی نمی‌کند؛ ساختاری باثبات در عین تفوق سیاسی - نظامی دولتی واحد (Kang, 2007).

بدین ترتیب می‌توان گفت که در این دوره، نه تنها موازنه قدرت قادر به تبیین نظم حاکم بر منطقه و رفتار واحدها نیست، بلکه نشانه چندانی از اجرای راهبرد موازنه‌سازی در سیاست خارجی دولت‌های منطقه - از جمله چین - نیز یافت نمی‌شود. دو دلیل عمده را می‌توان در این زمینه نام برد:

- نحوه ساختار توزیع قدرت که تفوق چین را تثبیت می‌کرد؛
- خیر عمومی که از تفوق چین، دیگر واحدهای سیاسی موجود در شرق آسیا را منتفع می‌ساخت (Kang, 2007).

در بیشتر بازه زمانی ۱۳۰۰ تا ۱۹۰۰ میلادی، قدرت در بین واحدهای آسیای شرقی چنان توزیع شده بود که عملاً ظهور رفتار موازنه‌ساز در بین واحدها، اگر نگوئیم غیرممکن، بسیار پرهزینه می‌نمود. به شکل ساده می‌توان گفت چین آن‌چنان قدرتمند و پیشرفته بود که می‌توانست هرگونه تلاشی برای موازنه‌سازی را به‌طور مؤثر خنثی سازد. به‌علاوه، قدرت چین، این فرصت را به آن می‌داد تا امنیت دولت‌های ضعیف‌تری را که براساس قوانین مورد نظر دربار چین کنشگری می‌کردند، فراهم سازد. شرکت در نظام منطقه‌ای مد نظر دربار چین، دیگر دولت‌ها

را از حمله احتمالی یکدیگر محافظت می‌کرد. نباید از یاد برد که حتی در دوران ضعف چین، دیگران باز هم تمایلی به موازنه‌سازی علیه آن از خود نشان نمی‌داند که دلیل آن را می‌توان به نیاز آنها به بازار وسیع و اقتصاد پیشروی چین دانست. برای دولت‌های خراج‌گزار، سود حاصل از تجارت با چین و بهره‌مندی از ظرفیت‌های اقتصادی آن کشور، آن‌قدر جذاب بود تا آنها را نسبت به موازنه‌سازی بی‌میل سازد. هرچند که این دولت‌ها به دربار چین خراج می‌پرداختند، این خراج‌ها به نسبت سودی که از مراودات تجاری با چین کسب می‌کردند، ناچیز به‌شمار می‌آمد. به‌طور کلی، پذیرش تفوق و برتری چین، منافع امنیتی و اقتصادی به دنبال داشت که از تقابل و ایجاد اتحادهای موازنه‌ساز علیه چین کم‌هزینه‌تر بود (Kang, 2007).

در سوی دیگر از دید چین — مشخصاً سایر دولت‌های پیرامونی آن — جهان هزاره گذشته از تمدن (چین) و بربرها (دیگر دولت‌ها) تشکیل می‌شد. در این جهان‌بینی، مادامی که دولت‌های بربر در برابر پیشگاه امپراتور چین، «کاوتاو»^۱ می‌کردند و به نحو رسمی، جایگاه پایین‌تر خود در سلسله‌مراتب را به رسمیت می‌شناختند، چین نه لزومی می‌دید و نه تصمیمی برای حمله به دیگران داشت. پذیرش رسمی نگرش چین به نظم منطقه‌ای از سوی دیگر دولت‌ها، می‌توانست شناسایی دیپلماتیک آنها از جانب چین را نیز به همراه داشته باشد که شرایط را برای کنار زدن رقبای داخلی، پیگیری دیپلماسی و تجارت بین‌المللی فراهم می‌کرد. اما کاوتاو کردن به دربار چین، استقلال دیگر کشورها را تهدید نمی‌کرد، چراکه این دولت‌ها در اجرای امور داخلی خود تا حد زیادی آزاد بودند و همچنین می‌توانستند سیاست خارجی خود را مستقل از چین پیروزی کنند (Son, 1994).

اما در عین حال، همواره در طول تاریخ بربرهایی بودند که مدل چینی را نمی‌پذیرفتند و هیچ برتری و تفوقی برای دربار چین به نسبت خود قائل نبودند.

1. Kowtow

در گذشته نمایندگان خراج‌گزار دیگر دولت‌ها، وقتی در برابر امپراتور چین حاضر می‌شدند به نشانه احترام در برابرش به خاک می‌افتادند. این عمل در زبان چینی کاوتاو نام داشت، اما در اینجا منظور پذیرش رسمی و آشکار برتری چین است.

قبایل ساکن در شمال و شمال غربی چین -همچون مغول‌ها، تبتی‌ها و منچوها- با تجاوزات متعدد خود به سرحدات آن کشور، همواره تهدیدی برای دربار قلمداد می‌شدند. ثروت و قدرت چین که همواره موجب فخر درباریان چینی بود در عین حال، موجبات تحریک این قبایل را برای تاخت و تاز نیز فراهم می‌کرد. اما مهم آن است که راهبرد چین برای موازنه‌سازی علیه این تهدیدات، بیش از آنکه بر تقویت توانمندی‌های نظامی استوار باشد، بر اجرای آن چیزی استوار بود که بعدها در نوشته‌های غربی به «مدیریت بربرها» معروف شد.

مدیریت بربرها، راهبردی بود به‌منظور مواجهه و خنثی‌سازی تهدید بربرها که با ضرب‌المثل «بربرها را به جان بربرها انداختن» تعریف می‌شود. براساس این راهبرد، دربار چین تلاش می‌کرد تا با بهره‌برداری از اختلافات و شکاف موجود بین قبایل مختلفی که تهدیدی بالقوه برای چین به‌حساب می‌آمدند، هزینه‌ی ائتلاف‌سازی را بین آنها بالا ببرد؛ در این صورت، تفرقه موجود، آن قبایل را از یکدیگر جدا می‌ساخت که در چنین شرایطی مواجهه با آنها برای ارتش چین، آسان‌تر و کم‌هزینه‌تر می‌شد. این نگرش «جنگ بین بربرها را برای چین خجسته و نعمت» می‌دانست. این راهبرد، تنها تاکتیکی زودگذر از جانب نخبگان نظامی چینی برای سرکوب موقت بربرها نبود. این جهان‌بینی آن‌قدر در فرهنگ سیاسی حاکم بر محافل سیاسی و نظامی چین ریشه داشت که با تجاوز قدرت‌های اروپایی به خاک آن کشور در قرن نوزدهم، همچنان راهبرد اصلی دربار آن کشور برای دفع تهدیدات اروپایی‌ها به‌شمار می‌رفت. در واقع با حملات مرگبار ناوگان دریایی بریتانیا در جریان جنگ‌های تریاک، چینی‌ها دیگر قدرت‌های اروپایی را نیز تحریک به مداخله کردند و سپس آنها را برای رقابت با یکدیگر به چین کشیده و به‌زعم خود «به جان هم لنداختند» (Kissinger, 2011. p. 29). بنابراین، نظام خراج‌گذاری، آن‌چنان در آسیای شرقی نهادینه شده بود که عملاً اجرای هر اقدام چشمگیری را برای موازنه‌سازی علیه چین خنثی می‌کرد. این موضوع تنها در قرن نوزدهم و ورود قدرت‌های غربی به آسیای شرقی کم‌رنگ شد. با جنگ‌های پی‌پی بین چین و قدرت‌های غربی، در مدتی کوتاه جایگاه آن کشور در منطقه متزلزل شد و با ادغام

تدریجی آسیای شرقی با اقتصاد جهانی، نظام خراج‌گزاری هم به فراموشی سپرده شد (Kissinger, 2011. p. 83).

۳. موازنه‌سازی چین در دوران جنگ سرد (۱۹۴۹-۱۹۹۱)

در کنار ایالات متحده و شوروی به‌عنوان دو قطب نظام بین‌الملل در دوران جنگ سرد، نباید از نقش چین در تغییر موازنه قدرت جهانی در دهه هفتاد میلادی، تضعیف و نهایتاً سقوط شوروی غافل ماند. سقوط ملی‌گرایان در جنگ داخلی چین و قدرت گرفتن حزب کمونیست به رهبری «مائو زدونگ» در ۱۹۴۹ میلادی، شوکی بزرگ به جامعه آمریکا بود که چین آزاد را متحدی دموکراتیک در آسیای شرقی می‌پنداشت (Yafeng, 2008). انقلاب ۱۹۴۹ چین، هرچند آغازی برای تقویت یکپارچگی سرزمین اصلی و خیزش نظامی چین به حساب می‌آمد، همچنان با بازگرداندن ثبات و رشد اقتصادی به چین فاصله زیادی داشت. در این باره، به‌اختصار، راهبرد موازنه‌سازی در دو مقطع از سیاست خارجی حزب کمونیست در دوران جنگ سرد بررسی خواهد شد:

- روی کار آمدن حزب کمونیست چین و تلاش برای نزدیکی به شوروی
- تیرگی روابط بین شوروی و چین و متعاقب آن تنش‌زدایی بین چین و آمریکا

۳-۱. نزدیکی به شوروی

دو ماه پس از تأسیس جمهوری خلق چین، در نخستین حرکت عمده در سیاست خارجی، روز ۱۶ سپتامبر ۱۹۴۹، مائو زدونگ به مسکو سفر کرد. این اولین دیدار او از کشوری خارجی بود و هدف آن برقراری اتحاد با ابرقدرت کمونیست، یعنی اتحاد جماهیر شوروی بود. اما به‌جای دستیابی به این هدف، سفر مائو سرآغاز پویایی‌هایی شد که در نهایت اتحاد دو جانبه‌ای را که مائو به آن امید بسته بود به یک «دیپلماسی مثلثی» تبدیل کرد که در فرایند آن، ایالات متحده آمریکا، چین و اتحاد جماهیر شوروی به همراه یکدیگر و گاهی هم علیه یکدیگر، سال‌ها سرگرم

مانوردهی شدند (Kissinger, 2011, p. 155).

تنها سه ماه پس از تأسیس جمهوری خلق، مائو اعلام کرد که چین جدید در صحنه بین‌المللی از شوروی حمایت خواهد کرد. سیاست دولت «ترومن» در این دوره بر عدم شناسایی جمهوری خلق و تداوم حمایت از ملی‌گرایان استوار بود. بر این اساس، حزب کمونیست، آمریکا را به چشم تهدیدی جدی برای بقای خود می‌نگریست. در این زمینه، پکن برای خنثی‌سازی این تهدید، اتحاد با شوروی را مد نظر قرار داد. امضای معاهده «دوستی، اتحاد و همیاری متقابل بین رهبران چین و شوروی» در فوریه ۱۹۵۰ به همین منظور صورت گرفت. این اتحاد اساساً توافقی نظامی بود که دو طرف را متعهد می‌کرد تا زمانی که از سوی کشورهای همچون آمریکا یا ژاپن مورد حمله قرار گرفتند به یاری یکدیگر بیایند (Yafeng, 2008). بنابراین در ابتدای جنگ سرد، جمهوری خلق چین، ایالات متحده را هدف موازنه‌سازی سخت خارجی قرار داد.

اما دیگر مؤلفه‌ای که برای چین مهم به حساب می‌آمد، منافع اقتصادی این معاهده بود که شامل وامی به ارزش ۳۰۰ میلیون دلار و همکاری با مستشاران فنی روس بود. در طول دهه پنجاه میلادی، مسکو هزاران کارگر، مهندس، ابزار و ماشین‌آلات سنگین به چین ارسال کرد. تا اواخر این دهه، شوروی، شبکه‌ای از کارخانه‌های صنعتی مدرن با ظرفیت تولید جنگنده، تانک و ناو جنگی در سرتاسر چین بنا کرد. مسکو حتی شرایط لازم برای توسعه فناوری هسته‌ای را نیز برای چین فراهم ساخت (Trofimov, 2019). گسترش مراودات تسلیحاتی و نظامی با شوروی به منظور ارتقای توانمندی‌های نظامی داخلی در کنار اجرای برنامه‌هایی همچون «جهش رو به جلو به پیش»، بیانگر تمایلات او در زمینه اجرای هم‌زمان موازنه‌سازی داخلی با موازنه‌سازی خارجی بود.

با این حال در این دوران، نشانه‌هایی از تیرگی روابط بین پکن و مسکو دیده می‌شد. رفتار «استالین» با مائو در همان ابتدای مذاکرات معاهده دوجانبه، موجب رنجش مائو شد. در جنگ کره هم تعلل شوروی در حمایت نظامی از نیروهای

چینی حاضر در صحنه نبرد، چالشی دیگر را در روابط دو کشور رقم زد (Shen, 2000). با وجود این در جریان جنگ کره، بازسازی تسلیحاتی چین موجب شد که فاصله زمانی که چین برای رسیدن به خودکفایی نیاز داشت کوتاه‌تر شود. می‌توان گفت که در این برهه زمانی، مائو به بیشتر اهداف خود نائل گشت. اولاً امضای معاهده دوستی با شوروی برای جمهوری خلق مشروعت سیاسی به همراه آورد. ثانیاً با بهره‌مندی از امتیازات این معاهده، علیه ایالات متحده، با مشارکت شوروی، دست به موازنه‌سازی خارجی زد و ثالثاً با بهره‌گیری از تجارب و توانمندی‌های اقتصادی و نظامی شوروی، به منظور اجرای موازنه‌سازی داخلی علیه آمریکا، ارتش چین را نوسازی و تقویت کرد.

۲-۳. تیرگی روابط با شوروی و همگرایی با آمریکا

کنار گذاشتن سنت‌های «لنین» و استالین از سوی «خروشچف»، رهبر جدید شوروی، موج جدیدی از بی‌اعتمادی را در نگاه مائو به مسکو به همراه داشت، به نحوی که در اواخر دهه پنجاه و اوایل دهه شصت، روابط به شدت خدشه‌دار شد. حتی در بعضی موارد، خروشچف، شکست‌های سنگین مائو در اجرای جهش رو به جلو به پیش را رسماً به استهزا گرفت (Shen & Yafeng, 2011). در سال ۱۹۶۹ نیز اختلافات ژئوپلیتیک چین و شوروی، درگیری‌های کوچک مقیاسی را در مرزهای دو کشور به همراه داشت. در خلال تابستان این سال، نشانه‌های جنگی قریب‌الوقوع بین چین و شوروی به شدت پررنگ شد. به طوری که شوروی حضور نظامی خود در امتداد مرزهای چین را تا میزان چهل و دو لشکر یک میلیون سرباز-افزایش داد (Kissinger, 2011. p. 295). در این برهه، مسکو حتی گزینه حمله هسته‌ای پیش‌دستانه را نیز مد نظر داشت (Westad, 2017, p. 233).

تفوق چالش‌های ژئوپلیتیک بر همگرایی ایدئولوژیک بین چین و شوروی، در نهایت راه را برای نزدیکی مائو به آمریکا و پیگیری موازنه‌سازی، این‌بار با مشارکت دشمن سابق، علیه متحد سابق هموار ساخت. این سیاست مائو، چالشی قابل‌تأمل در نظریه موازنه قدرت کنت والتز به‌شمار می‌رفت. تغییر جهت‌گیری نوک پیکان موازنه‌سازی توسط چین از آمریکا به شوروی با بهره‌گیری از نظریه

والتر تبیین‌ناپذیر می‌نمود. این خود دلیلی شد که به تدریج عنصر تهدید در کنار قدرت صرف جای خود را در ادبیات نئورئالیسم باز کند.

در نهایت نشست پکن بین «ریچارد نیکسون»^۱ - رئیس جمهوری آمریکا - و مائو در فوریه ۱۹۷۲ آغازگر فصل جدیدی از موازنه قدرت در جنگ سرد بود. هسته مرکزی دیپلماسی بین چین و آمریکا در این نشست، تهدید مشترک شوروی بود. در این زمان، هر دو طرف، بهره‌برداری از یکدیگر برای موازنه‌سازی علیه این تهدید مشترک را سرلوحه کار خود قرار داده بودند (Yafeng, 2008). از دستاوردهای مهم این نشست می‌توان به بیانیه شانگهای اشاره کرد. در این بیانیه اشاره شده بود که چین و آمریکا در این موضوع هم‌نظر هستند که نه آنها و نه هیچ قدرت دیگری نباید به دنبال سلطه‌جویی در منطقه آسیا - پاسفیک باشد. مهم‌تر از همه، واشنگتن، آشکارا علامت داده بود که اینک چین را یک عضو جدایی‌ناپذیر نظام بین‌المللی دانسته و چنانچه مورد تهدید قرار بگیرد به دفاع از آن برخواهد خواست (Kissinger, 2011. p. 387).

گذر زمان به عمق همکاری‌ها بین دو کشور افزود، به نحوی که با انتشار سومین بیانیه مشترک بین چین و آمریکا در سال ۱۹۸۲، ریگان نیز تلاش کرد تا برای اعمال فشار بر شوروی، روابط با چین را تقویت کند. فشار افکار عمومی برای ایستادگی علیه شوروی، ریگان را وادار ساخت تا با مجوز کنگره آمریکا، فروش رسمی سلاح به چین را عملیاتی سازد. در این دوره، دو کشور حتی بر سر همکاری‌های هسته‌ای نیز به توافقاتی رسیدند. براساس توافق سال ۱۹۸۵ بر سر همکاری اتمی، آمریکا تمایل خود را در زمینه ارائه چهارچوبی حقوقی برای مساعدت در توسعه برنامه صلح‌آمیز اتمی چین با ارائه فناوری‌های پیشرفته شرکت‌های آمریکایی ابراز کرد (Tan, 1989). در سال ۱۹۸۶ نیز فروش تسلیحات نظامی آمریکا به چین از ۳۷ میلیون دلار فراتر رفت (McLaurin & Chung-in, 1989). بن‌لبرلین، آغاز تنش‌زدایی با ایالات متحده، فصل نوینی از کنشگری چین در عرصه بین‌المللی را رقم زد. چین از یک‌سو موفق به خنثی‌سازی تهدید شوروی شد و از سوی دیگر نقش پررنگ‌تری

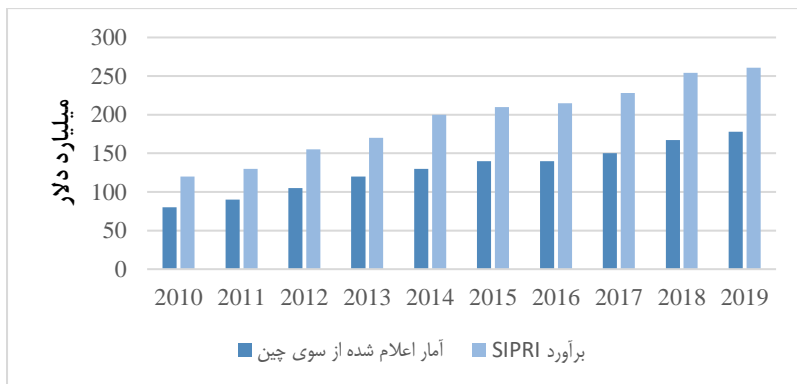
1. Richard Nixon

در مناسبات سیاسی بین‌المللی از آن خود کرد. این نقش از سال ۱۹۷۱ تقویت شد که کرسی جمهوری چین به جمهوری خلق واگذار شد.

۴. موازنه‌سازی جمهوری خلق چین در دوران پسا جنگ سرد (۱۹۹۱-۲۰۲۰)

پیش از اجرای اصلاحات اقتصادی نزدیک به چهل سال پیش، چین اجرای آن دسته از سیاست‌هایی را ادامه می‌داد که اقتصادش را ضعیف، راکد، هدایت‌شده از مرکز، تا حد زیادی ناکارآمد و نسبتاً منزوی از اقتصاد جهانی نگه داشته بود. از زمان بازگشایی اقتصاد به‌سوی تجارت و سرمایه خارجی و همچنین اجرای اصلاحات اقتصادی در سال ۱۹۷۹ تا سال ۲۰۱۸، چین، به‌طور میانگین، نرخ رشد سالانه ۹.۵ درصدی را تجربه کرد و به یکی از پویاترین اقتصادهای جهان تبدیل شد. سرعت رشد اقتصادی چین از سوی بانک جهانی با عنوان «سریع‌ترین و باثبات‌ترین رشد اقتصادی توسط یک اقتصاد بزرگ در تاریخ» توصیف شده‌است (Morrison, 2019).

خیزش چین هرچند دستاوردهایی خیره‌کننده و تحسین‌برانگیز در حوزه اقتصاد به بار آورد، تنها محدود به این حوزه نبود. در طول دهه اخیر، چین نه تنها به تقویت توانمندی‌های نظامی و تسلیحاتی خود پرداخته، بلکه در برخی مؤلفه‌های سیاست خارجی خود، رویکردی فعال‌تر و حتی تهاجمی‌تر را به اجرا درآورده‌است. براساس برآورد مؤسسه بین‌المللی مطالعات صلح استکهلم، چین امروز با اختصاص ۲۶۱ میلیارد دلار، بعد از ایالات متحده، بزرگ‌ترین بودجه نظامی دنیا را داراست.



نمودار ۱. رشد بودجه نظامی جمهوری خلق چین در گذر زمان (Glaser, 2020)

اما بنا بر تعریف کنت والتز از راهبرد موازنه‌سازی، با وجود خیزش بی‌سابقه چین و توسعه چشمگیر آن کشور در حوزه‌های اقتصادی، نظامی و تسلیحاتی در سال‌های اخیر، اقدام چندانی از سوی رقبای آن‌چنان که در مناسبات نظامی و امنیتی جنگ سرد حاکم بود- برای موازنه‌سازی علیه آن کشور صورت نگرفته‌است. تحولات نظام بین‌الملل در دوران پساجنگ سرد به‌نحوی پیش رفت که با وجود تداوم برتری آمریکا یا ظهور چین، موازنه‌سازی سخت؛ آن‌چنان که الگوی رفتاری دولت‌ها در جنگ سرد بود، به‌تدریج به حاشیه رانده شد و آشکال نوینی از موازنه‌سازی در رفتار کشورهای پدید آمدند که بیش از آنکه بر توانمندی‌های نظامی تکیه کنند از ابزار سیاسی، دیپلماتیک و نهادی برای مقابله با تهدیدات خارجی بهره بردند.

۴-۱. جهانی شدن اقتصاد و توسعه مفهوم موازنه‌سازی در جهان پساجنگ سرد

پایان جنگ سرد، تفوق جهانی شدن اقتصاد و در نتیجه تعمیق وابستگی متقابل اقتصادی، از جمله دلایل بنیادینی به‌شمار می‌آید که هزینه موازنه‌سازی سخت را چنان بالا برد که قدرت‌های بزرگ را در اغلب موارد از اجرای آن منصرف ساخت. در این دوران، چین از تجارت بین‌المللی و سرمایه‌گذاری خارجی چنان بهره برده تا دیگر دولت‌ها را برای حفظ رفاه اقتصادی‌شان به خود وابسته سازد. به همین خاطر، تمایل تشکیل ائتلافی موازنه‌ساز علیه چین، امروزه در رفتار دیگر دولت‌ها

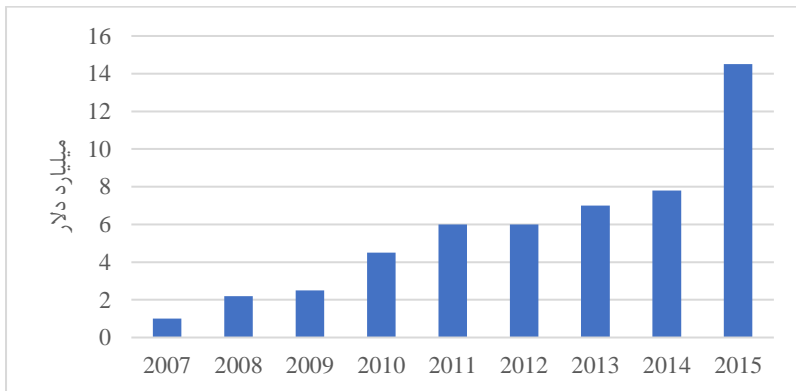
به‌ندرت مشاهده می‌شود (Zhen & Paul, 2020)

در دوران جنگ سرد، حجم تجارت بین بلوک غرب و بلوک شرق، بسیار ناچیز بود؛ هیچ نشانه‌ای از جهانی شدن اقتصاد در آن دوران نمی‌توان یافت. مقایسه آمار حجم تجارت بین شوروی و آمریکا در جنگ سرد، با چین و آمریکا در دوران پساجنگ سرد، به‌خوبی تفاوت را نمایان می‌سازد. در طول سال‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۹، حجم تجارت دوجانبه بین ایالات‌متحده و شوروی، تنها ۰.۰۱ درصد از کل حجم تجارت خارجی آمریکا و ۵ درصد از حجم تجارت خارجی شوروی را شامل می‌شد. این رقم حتی در دوران تنش‌زدایی نیز صادق بود. در واقع هر دو ابرقدرت، تجارت در بلوک تحت نفوذ خود را ترجیح می‌دادند که این خود مانعی اساسی برای تعمیق وابستگی متقابل اقتصادی بین آمریکا و شوروی به‌شمار می‌آمد. در عوض تا سال ۲۰۱۷، حجم تجارت دوجانبه چین و آمریکا ۱۵ درصد از تجارت خارجی چین و ۱۵ درصد از تجارت خارجی آمریکا را شامل می‌شد. از سوی دیگر، تنها در سال ۲۰۱۸، حجم تجارت کالا بین این دو کشور نزدیک به ۶۵۹.۸۴ میلیارد دلار می‌رسید (Census, 2020).

به‌طور کلی ساختار بین‌دولتی پساجنگ سرد بیش از هر زمان دیگری در تاریخ، وابستگی متقابل را احساس می‌کند. در جنگ سرد، جهانی شدن اقتصاد و وابستگی متقابل اقتصادی تنها در بین متحدین ایالات‌متحده خلاصه می‌شد، اما در دنیای معاصر، قدرت‌های جهانی - تا حد زیادی فارغ از اختلافات سیاسی موجود - از نظر اقتصادی به‌نحو فزاینده‌ای با یکدیگر در هم تنیده‌اند. جهانی شدن اقتصاد که امروزه بر دنیا حاکم است، هم در ابعاد کیفی و هم در ابعاد کمی، متفاوت از نمونه‌های پیشین خود است. مبادلات گسترده در تجارت کالا، تجارت مالی و خدمات، آموزش و سفرهای بین‌المللی، همکاری پیرامون موضوعاتی همچون تغییرات آب و هوایی و مبادلات فناورانه، به‌نحوی چشمگیر، دولت‌ها را در قالب جامعه‌ای با آینده مشترک درآورده‌است. به همین دلیل، قدرت‌های بزرگ بر محدودیت‌های موجود برای بهره‌برداری از تحریم‌های اجبارآمیز و ابزار نظامی به‌منظور نیل به اهداف خود واقف‌اند (Rosecrance, 1986).

بر این اساس، باید گفت که چین از بعد از اجرای اصلاحات درهای باز تا حد امکان از ظرفیت‌های نظام مالی و اقتصادی بین‌المللی برای تداوم رشد اقتصادی خود بهره برد.

اما وابستگی متقابل اقتصادی، تنها در روابط چین با ایالات متحده صادق نیست. در شش ماهه اول سال ۲۰۲۰ میلادی، اتحادیه ملل جنوب شرق آسیا (آسه‌آن)^۱ با بهره‌مندی از سهمی ۱۴.۷ درصدی از کل حجم تجارت خارجی چین به اولین شریک تجاری آن کشور تبدیل شد. در این دوره زمانی، حجم تجارت بین چین و آسه‌آن به ۲۹۹ میلیارد دلار رسید (Xinhua, 2020). نمودار زیر رشد فزاینده سرمایه‌گذاری مستقیم چین در آسه‌آن را نشان می‌دهد:

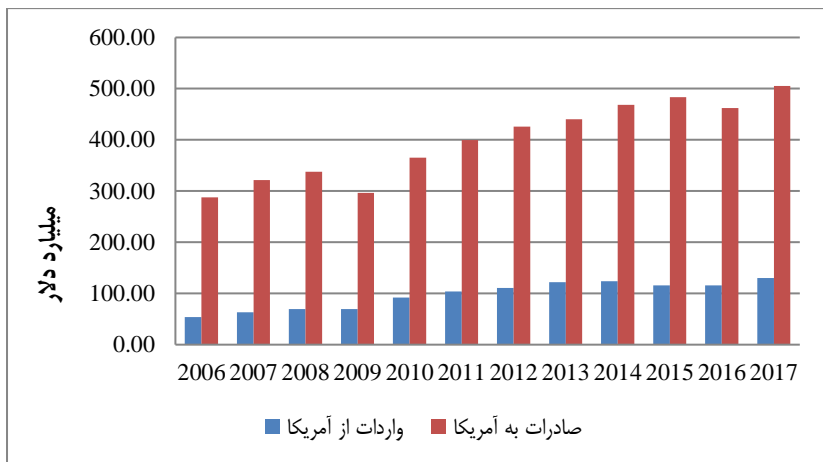


نمودار ۲. روند رو به رشد حجم سرمایه‌گذاری مستقیم چین در آسه‌آن

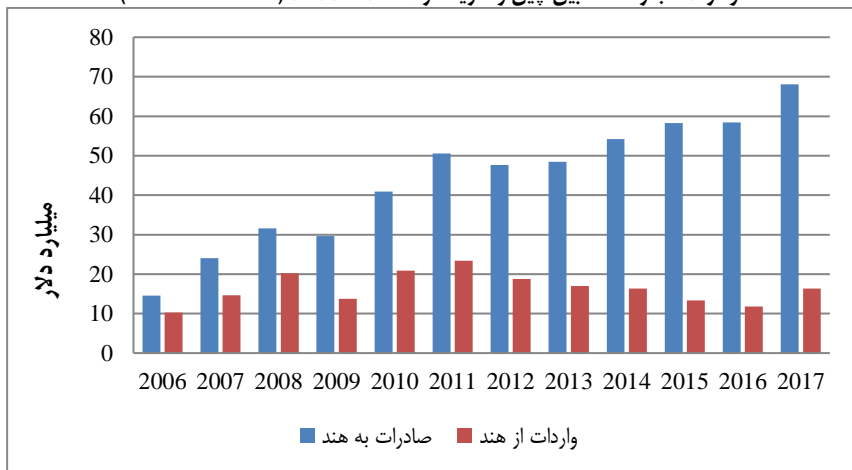
(Nikko Asset Management, 2017)

از سوی دیگر، در جدول‌های زیر می‌توان به وضوح اهمیت فزاینده چین را در مراودات تجاری آمریکا و هند که به ترتیب مهم‌ترین رقبای چین در دو سطح منطقه‌ای و بین‌المللی قلمداد می‌شوند، مشاهده کرد:

1. Association of South East Asian Nations (ASEAN)



نمودار ۳. تجارت کالا بین چین و آمریکا از ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۷ (Census database)

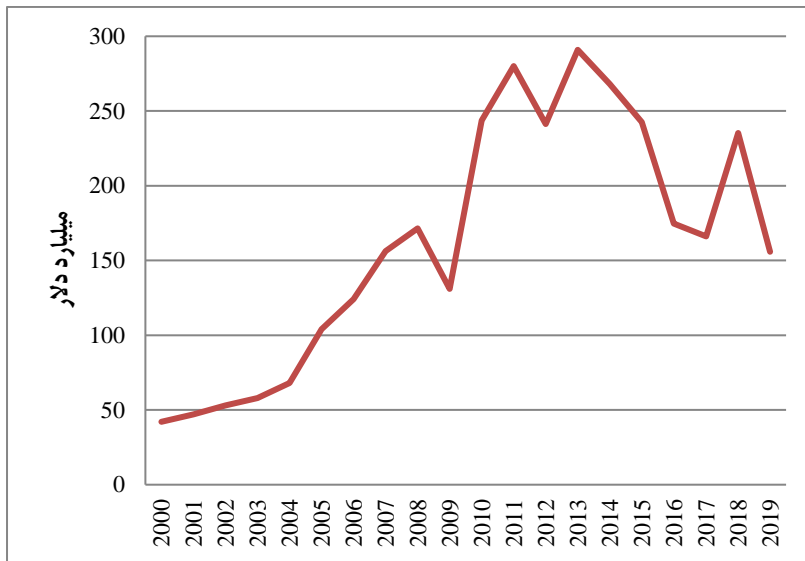


نمودار ۴. تجارت چین و هند از ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۷ (Census database)

آنچه بر اهمیت رشد مراودات اقتصادی بین چین و قدرت‌های رقیب آن در دوران پساجنگ سرد می‌افزاید، بالا گرفتن تقابل سیاسی و در برخی موارد محدود، نظامی - بین آنها در همان بازه زمانی است؛ اما در عین حال همین وابستگی متقابل اقتصادی، نخبگان آن کشورها را وا داشت تا رقابت فی‌مابین را به‌نحوی مدیریت کنند تا بر روند توسعه اقتصادیشان لطمه‌ای وارد نشود. در واقع، رشد اقتصادی

منطقه آسیای شرقی در سه دهه گذشته و در نتیجه وابستگی متقابل اقتصادی بین چین و دیگر قدرت‌ها، توسعه اقتصادی را به متغیر محدودکننده اجرای راهبرد موازنه‌سازی در سیاست خارجی حزب کمونیست به دو نوع نرم و سخت محدود تبدیل کرده‌است.

دیگر شاخصی که می‌تواند میزان وابستگی متقابل چین با جهان خارج را برای مخاطب تسهیل سازد، حجم سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در کشور است. نمودار زیر حجم سرمایه خارجی وارد شده به چین در بازه زمانی ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۹ را نشان می‌دهد:



نمودار ۵. حجم سرمایه‌گذاری خارجی در چین از سال ۲۰۰۰ تا ۲۰۱۹ (World Bank, 2020)

به‌علاوه، در سال‌های اخیر با پیشرفت چشمگیر چین در حوزه فناوری‌های پیشرفته مخابراتی و الکترونیکی، نگرانی دولت‌های غربی نسبت به ماهیت فعالیت شرکت‌های چینی در بازارهای اروپا و آمریکا افزایش یافته‌است. تنها در سال ۲۰۱۹، کمپانی‌های چینی تا ۱۳ میلیارد دلار در اتحادیه اروپا و ۲۵ میلیارد دلار در ایالات متحده سرمایه‌گذاری کرده‌اند. حجم بالایی از این سرمایه‌گذاری‌ها - که با

حمایت مستقیم از جانب دولت چین صورت پذیرفت- به ادغام و تملیک کمپانی‌های غربی اختصاص داشت تا تأسیس شرکت‌های جدید. نکته اینجاست که هر بار اقتصاد جهانی با بحران روبه‌رو شده و متعاقباً کمپانی‌های غربی پیش‌تاز در فناوری‌های پیشرفته نیز تحت فشار آن بحران قرار گرفته‌اند- چین بر شدت تلاش‌های خود برای خرید آن کمپانی‌ها افزوده‌است. این موضوع در بحران مالی سال ۲۰۰۸-۲۰۰۹، به‌وضوح نمایان شد و اینک با همه‌گیری جهانی ویروس کرونا، باری دیگر، دولت‌های غربی، نگران گسترش نفوذ چین در حوزه‌های حساسی از صنایع پیشرفته خود هستند که می‌توانند آن کشور را در رقابت راهبردی با غرب پیش بیندازند (Braw, 2020).

بنابراین با تعمیق وابستگی متقابل اقتصادی بین قدرت‌های جهانی مانند چین، اروپا، ایالات‌متحده، هند و آسه‌آن، هزینه موازنه‌سازی سخت، به تدریج چنان بالا رفته که همچون جنگ سرد، دیگر در اولویت سیاست خارجی این قدرت‌ها در رقابت با یکدیگر قرار نمی‌گیرد.

۵. مؤلفه‌های راهبرد موازنه‌سازی در سیاست خارجی چین در دوران

پساجنگ سرد؛ مبانی، اهداف و نتایج

چنان‌که تا کنون گفته شد در دوران پساجنگ سرد، وجود وابستگی متقابل اقتصادی چشمگیر بین چین و رقبای آن سبب شد تا هزینه اجرای موازنه‌سازی سخت به‌طرز چشمگیری افزایش یابد. توسعه تسلیحاتی نسبی در دستور کار دولت‌هاست، اما نه به‌حدی که رقابتی تسلیحاتی را در روابط بین آنها حاکم سازد. در این زمینه می‌توان سه مؤلفه اساسی چین برای پیشبرد راهبرد موازنه‌سازی علیه دیگر قدرت‌ها را نام برد:

- راهبرد شکاف‌افکنی که بر پایه خنثی‌سازی و افزایش هزینه پیشبرد موازنه‌سازی از جانب دیگر دولت‌ها علیه چین استوار است؛
- موازنه‌سازی نرم که در سه شاخه نقش‌آفرینی در نهادهای منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای، تأسیس نهادهای جدید مطابق با منافع و ظرفیت‌های جدید پکن صورت پذیرفته‌است؛

• موازنه‌سازی سخت محدود که از طریق توسعه تسلیحاتی محدود و همچنین بسط مدیریت‌شده نظامی و امنیتی با دیگر کشورها به اجرا درآمده‌است.

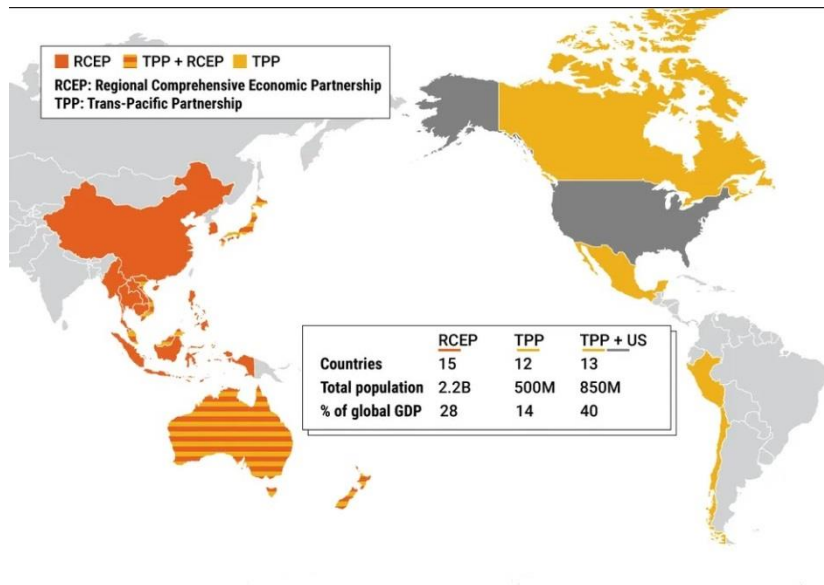
۵-۱. راهبرد شکاف‌افکنی

یکی از مهم‌ترین راهبردهای چین برای خنثی‌سازی اقدامات چندجانبه دیگر دولت‌ها علیه خود، بهره‌برداری سیاسی از ابزار و توانمندی‌های اقتصادی به‌منظور اجرای راهبرد شکاف‌افکنی بوده‌است. تلاش بی‌وقفه چین برای خنثی‌سازی ائتلاف‌های رقبا از نمودهای آشکار این راهبرد است.

چین راهبرد شکاف‌افکنی را در روابط خود با آسه‌آن به‌کار برده‌است. نخبگان سیاسی در آسیای شرقی به‌نحوی فزاینده با ارتقای عملکرد اقتصادی کشورشان به‌دنبال کسب مشروعیت برای خود و رژیم‌هایشان هستند. این کشورها، نه علیه چین موازنه‌سازی را در پیش گرفته و نه به همراهی با آن کشور روی آورده‌اند، بلکه به این دلیل که منافع اقتصادی حاصل از روابط صلح‌آمیز با چین نسبت به تهدید نظامی از جانب آن کشور حائز اهمیت‌تر است، تاکنون سعی کرده‌اند تا راهبردی محتاطانه در قبال پکن در پیش گیرند تا منافع اقتصادی‌شان در مراودات با چین به خطر نیفتد. در حقیقت، نخبگان سیاسی بعضی از این کشورها، منافع اقتصادی ناشی از مراودات اقتصادی و تجاری با چین را برای حفظ مشروعیت سیاسی خود در داخل، ضروری می‌دانند. این موضوع از توجه پکن نیز پنهان نمانده‌است. با وجود مناقشات قابل‌توجه آسه‌آن با چین بر سر دریای چین جنوبی، جز قطعنامه‌هایی کم‌اهمیت در نشست‌های سالانه خود، این اتحادیه در اجماع‌سازی برای محکومیت رفتار چین در منطقه موفق نبوده‌است. در نشست وزرای خارجه آسه‌آن در جولای ۲۰۱۲، کامبوج، تلاش برای انتشار بیانیه‌ای مشترک بین اعضا را پیرامون این مناقشات، ناکام گذاشت؛ چراکه کامبوج و برخی دیگر از کشورهای منطقه، منافع اقتصادی ناشی از همکاری با پکن را نسبت به موازنه‌سازی علیه آن ارجح می‌دانند (Zhen & Paul, 2020).

در راهبرد شکاف‌افکنی پکن، بنیه اقتصادی، حجم تجارت خارجی، بازار بزرگ و پیشرفت‌های فناورانه چین، نقش بسزایی دارند. دسترسی به بازار چین از

یک‌سو و بهره‌گیری از ظرفیت‌های آن کشور برای سرمایه‌گذاری از سوی دیگر، می‌تواند فرصت‌های اقتصادی قابل توجهی برای دیگر کشورها به ارمغان بیاورد. در نوامبر ۲۰۲۰، پس از حدود هشت سال مذاکره، چین به همراه استرالیا، نیوزلند، کره جنوبی و ده عضو آسه‌آن با امضای قرارداد تجارت آزاد «مشارکت اقتصادی جامع منطقه‌ای»^۱، به صورت مشترک بزرگ‌ترین بلوک تجاری جهان را - که یک سوم از اقتصاد جهانی را شامل می‌شود- تأسیس کردند. هدف از تأسیس این بلوک، یک‌پارچه‌سازی اقتصاد منطقه با حذف تدریجی تعرفه‌های تجاری تا بیست سال پس از اجرایی شدن این قرارداد است (McDonald, 2020). از دید تحلیل‌گران، این معاهده گامی بزرگ برای تثبیت نفوذ چین در سرتاسر منطقه آسیای شرقی است. از یک‌سو کشورهایی همچون استرالیا، نیوزلند، کره جنوبی و آسه‌آن که به طور سنتی از مراودات سیاسی و امنیتی گسترده‌ای با آمریکا برخوردار بودند و در موضوعات متعددی نیز با چین اختلاف نظر دارند در این بلوک تجاری مشارکت می‌کنند و از سوی دیگر آمریکا، به عنوان بزرگ‌ترین اقتصاد جهان و قدرتی که به طور سنتی دارای سهم قابل توجهی از نهادسازی در آسیا - پاسفیک بوده در این معاهده غایب است.



شکل ۱. نمایی از دو بلوک تجاری رقیب؛ مشارکت فرآرामी و مشارکت اقتصادی جامع منطقه‌ای

حضور رقبای سیاسی چین در این توافق تجاری نشان‌دهنده اجرای موفقیت‌آمیز راهبرد شکاف‌افکنی از جانب پکن و به معنای اهمیت منطق توسعه در سیاست خارجی آن کشورهاست که رقابت با چین را با همکاری با آن کشور توأم می‌سازد. در این شرایط هزینه همراهی این کشورها با سیاست‌های آمریکا در قبال چین بیش‌ازپیش بالا خواهد رفت.

۲-۵. موازنه‌سازی نرم

نوع نرم از راهبرد موازنه‌سازی را می‌توان در محوریت موازنه‌سازی اجرایی از سوی چین در دوران پساجنگ سرد دانست. در طول سه دهه گذشته، چین با بهره‌گیری سیاسی از ابزار، ظرفیت‌ها و توانمندی‌های اقتصادی خود بر آن بوده تا تهدیدات موجود در دو سطح منطقه‌ای و بین‌المللی را خنثی سازد و همچنین جایگاه خود در نظام بین‌الملل را ارتقا بخشد. در این زمینه، طیفی از سیاست‌های نرم و نهادی از جانب چین برای پیشبرد موازنه‌سازی علیه تهدیدات بین‌المللی به

شرح زیر است:

• **تأسیس نهادهای امنیتی و اقتصادی جدید منطقه‌ای**

تأسیس نهادهای جدید منطقه‌ای، مطابق با ظرفیت‌های جدید سیاسی و اقتصادی چین از مهم‌ترین اقدامات پکن برای پیشبرد موازنه‌سازی نرم علیه تهدیدات موجود به‌شمار می‌رود.^(۱) اها بی‌شک، یکی از مهم‌ترین اقدامات چین برای پیشبرد موازنه‌سازی نرم، معرفی ابتکار «کمر بند و راه» از سوی «شی جین‌پینگ» در سال ۲۰۱۳ است.

در سال‌های گذشته، چین برای پیگیری اهداف اقتصادی، تعمیق تعامل دیپلماتیک و براساس برخی تحلیل‌ها- گسترش نفوذ ژئوپلیتیک در سایر کشورها، به تأسیس نهادهای جدید در منطقه آسیا- اقیانوسیه روی آورده‌است. ابتکار کمر بند و راه، یکی از آن نهادهاست که از دو جزء کلی تشکیل شده‌است؛ جاده ابریشم جدید که بر آن است تا چین را به آسیای مرکزی و اروپا متصل کند و مکمل آن، یعنی راه ابریشم دریایی که با عبور از جنوب شرق آسیا، چین را به خاورمیانه و آفریقا متصل می‌سازد.

از سوی دیگر با بالا گرفتن منازعات سیاسی بین ایالات‌متحده و چین در سال‌های اخیر، پکن نیازمند کاهش وابستگی خود به کریدورهای آبی و تنگه‌های استراتژیک به‌منظور رفع نیاز واردات مواد خام است که یکی از مهم‌ترین دلایل شکل‌گیری ابتکار کمر بند و راه از همان ابتدا تلقی می‌شود. تسلط ایالات‌متحده و دیگر رقبای چین بر کریدورهای آبی خصوصاً در اقیانوس هند و دریای چین جنوبی می‌تواند در بزنگاه‌های حساس، روند واردات انرژی به چین و صادرات کالا از آن کشور را مختل سازد. درحالی‌که بنا بر گزارش‌ها، نزدیک به ۶۹ درصد از نفت وارداتی چین در سال ۲۰۱۶ برای رسیدن به بنادر آن کشور از تنگه مالاکا عبور می‌کرد، هرگونه خللی در این تنگه برای کشتی‌رانی آزاد، می‌تواند پیامدهای سنگینی برای اقتصاد و توانمندی‌های راهبردی چین به دنبال داشته باشد. با بالا گرفتن جنگ تجاری تحمیل شده از سوی کاخ سفید علیه پکن در سال‌های گذشته، کاهش وابستگی به کریدورهای آبی و تنگه‌های استراتژیک و تنوع‌بخشی به منابع

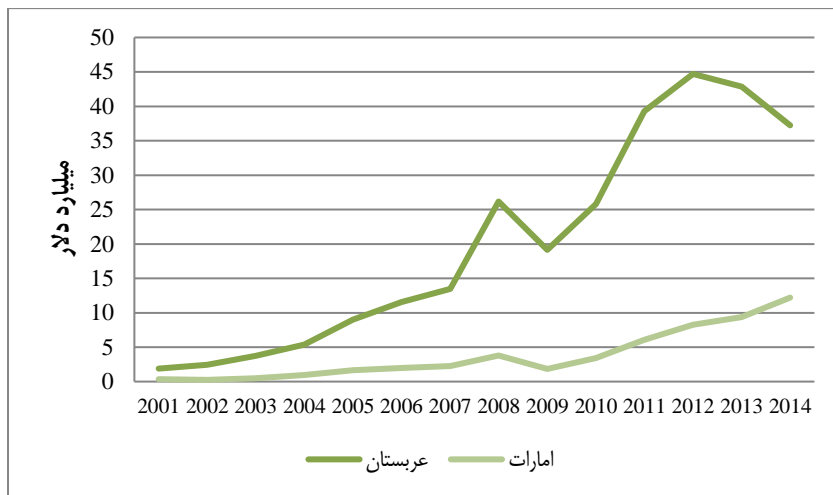
انرژی و کریدورهای ترانزیتی، بیش از همیشه برای چین ضروری به نظر می‌رسد. با توسعهٔ ابتکار کمربند و راه، چین بر آن است تا با گسترش مرادف اقتصادی و تجاری با کشورهای عضو این ابتکار و سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌های آنها، اولاً نفوذ سیاسی بیشتری در این کشورها به دست آورد، ثانیاً با تعمیق وابستگی متقابل اقتصادی، هزینهٔ عضویت آنها در ائتلاف‌های موازنه‌ساز رقبا - چه نرم و چه سخت- را بالا ببرد و ثالثاً با توجه به نفوذ گسترده آمریکا در کریدورهای ترانزیتی دریایی با تأسیس کریدورهای اقتصادی جدید متناسب با نیازهای راهبردی خود از وابستگی اقتصاد خود به این کریدورها و گذرگاه‌های حساس بکاهد. کمربند و راه نمونه‌ای بارز از اجرای توأمان موازنه‌سازی نرم و راهبرد «شکاف‌افکنی» است که تا حدی نیز در اهداف خود موفق بوده است.

پیشبرد موازنه‌سازی نرم از سوی چین را نباید صرفاً در حیطهٔ نهادسازی خلاصه کرد. اگر بنابر تعریف پال، تحمیل فشار و تحریم اقتصادی از سوی دولتی، در حوزه موازنه‌سازی نرم طبقه‌بندی می‌شود، بنابراین تلاش‌های یک دولت برای خنثی‌سازی فشار اقتصادی رقبا را نیز باید در حوزه موازنه‌سازی نرم قلمداد کرد؛ در این زمینه، یکی از اقدامات چین برای خنثی‌سازی اقدامات احتمالی رقبا برای تحمیل فشار اقتصادی، معرفی راهبرد «چرخه دوگانه» بوده است.

اصلاحات درهای باز آقای دنگ در ابتدای دهه هشتاد میلادی و متعاقباً معرفی سیاست «چرخه بزرگ بین‌المللی»^۱ به‌عنوان راهبرد کلان چین در حوزه اقتصاد، در عین توسعهٔ حیرت‌انگیز صنایع تولیدی در داخل و تبدیل کردن چین به «کارخانهٔ دنیا»، اقتصاد آن کشور را به شدت صادرات‌محور ساخت. در واقع، ایدهٔ اصلی چرخه بزرگ بین‌المللی، استفاده از منابع نیروی کار غنی و ارزان چین برای ارتقای تجارت فرآوری به‌منظور توسعه اقتصادی و صنعتی‌سازی چین بود و این ایده متعاقباً سیاست درهای باز را شکل داد. در این زمینه می‌توان گفت که ماهیت استراتژی چرخه بزرگ بین‌المللی مبتنی بر توسعه صادرات بود. (وزارت امور خارجه ایران، ۱۳۹۹) از سوی دیگر، رشد اقتصادی بی‌سابقهٔ چین در نتیجهٔ اجرای

این راهبرد، وابستگی فزاینده اقتصاد آن به انرژی - خصوصاً نفت - را نیز به همراه داشت.

رشد اقتصادی، وابستگی به واردات انرژی و تمرکز بر صادرات، هم‌زمان با بالا گرفتن رقابت‌ها با ایالات متحده، حزب کمونیست چین را نگران ساخت. از دید پکن، تولید بلوک‌های تجاری مستقل از چین - شبیه به آنچه در قالب TPP در دوران ریاست‌جمهوری «اوباما» قوت گرفت - و یا اعمال تحریم‌های اقتصادی یا تعرفه‌های بالای تجاری علیه آن - که در دوران ترامپ شدت یافت - و در نتیجه کاهش تقاضای خارجی برای کالای صادراتی چینی، می‌تواند در صورت تداوم وابستگی اقتصاد چین به صادرات کالا و واردات انرژی، نقطه‌ضعفی قابل توجه در برابر اجرای موازنه‌سازی نرم از سوی آمریکا یا دیگر کشورها به‌شمار بیاید. آسیب‌پذیری چین به اختلال در روند واردات انرژی از آنجا اهمیت می‌یابد که وابستگی آن کشور به واردات نفت از حوزه خلیج فارس - به‌خصوص کشورهایی که از نظر سیاسی و نظامی به آمریکا وابسته‌اند - در سال‌های گذشته به‌شدت افزایش یافته‌است. برای مثال، تنها در سال ۲۰۱۹، عربستان سعودی با فروش بیش از چهل میلیارد دلار نفت به چین، با اختصاص سهمی ۱۶.۵ درصدی از کل واردات نفت چین، به بزرگ‌ترین منبع واردات نفت خام برای آن کشور تبدیل شد (Workman, 2020). در همان سال به‌طور کلی بیش از چهل درصد از نفت وارداتی چین از منطقه خلیج فارس تأمین شد (Le miere, 2019). نمودار زیر روند واردات انرژی چین از عربستان سعودی و امارات را نشان می‌دهد:

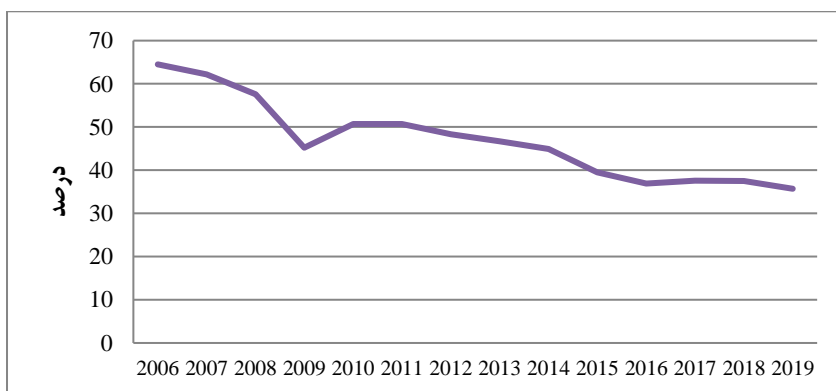


نمودار ۶. روند واردات انرژی چین از عربستان سعودی و امارات (ChinaMed, 2019)

نگرانی‌های مذکور، زمینه را برای معرفی راهبردی نوین به نام «چرخه دوگانه»^۱ فراهم کرد. این راهبرد که نخستین بار از سوی آقای شی در ماه می ۲۰۲۰ معرفی شد، با توجه به ارتقای ظرفیت‌ها و توانمندی‌های اقتصادی چین و همچنین روند تحولات سیاسی و اقتصادی بین‌المللی، نقشه‌راه جدیدی برای توسعه پایدار اقتصادی چین طراحی می‌کند. بر این اساس، با اجرای این راهبرد، چین وابستگی به فناوری و بازارهای خارجی را کاهش می‌دهد و اتکا بر چرخه‌های تولید، توزیع و مصرف داخلی را دنبال خواهد نمود. همچنین سرمایه‌گذاری در حوزه نوآوری‌های فناورانه و ارتقای فناوری‌های پیشرفته نیز در اجرای این راهبرد نقش مهمی خواهند داشت (Yao, 2020).

درواقع آنچه که نخبگان سیاسی چین در ذهن خود دارند آن است که با اجرای راهبرد چرخه بزرگ بین‌المللی، به تدریج قدرت خرید مردم چین بالا رفت و طبقه متوسط نیز گسترش پیدا کرد؛ با بهره‌گیری از این دو دستاورد، می‌توان بیش از عرضه کالای چینی در بازار جهانی به بازار داخلی توجه داشت. امروزه ۶۰

درصد از مردم چین در مناطق شهری ساکن هستند. این کشور همچنین از طبقه متوسطی به بزرگی چهارصد میلیون نفر برخوردار است که از جمعیت طیف وسیعی از کشورها بالاتر است (Yao, 2020). در این زمینه، راهبرد معرفی شده از سوی آقای شی، ارتقای نوآوری در صنایع ملی، افزایش درآمدهای خانوار چینی و تقویت تقاضای داخلی را هدف قرار می‌دهد تا بتولند با کاهش وابستگی به صادرات، آسیب‌پذیری نسبت به اجرای تحریم‌های بین‌المللی یا اعمال تعرفه‌های تجاری از سوی آمریکا را کاهش دهد. هرچند که روند کاهش وابستگی به تجارت خارجی از سال‌ها قبل‌تر از معرفی راهبرد چرخه دوگانه آغاز شده بود:

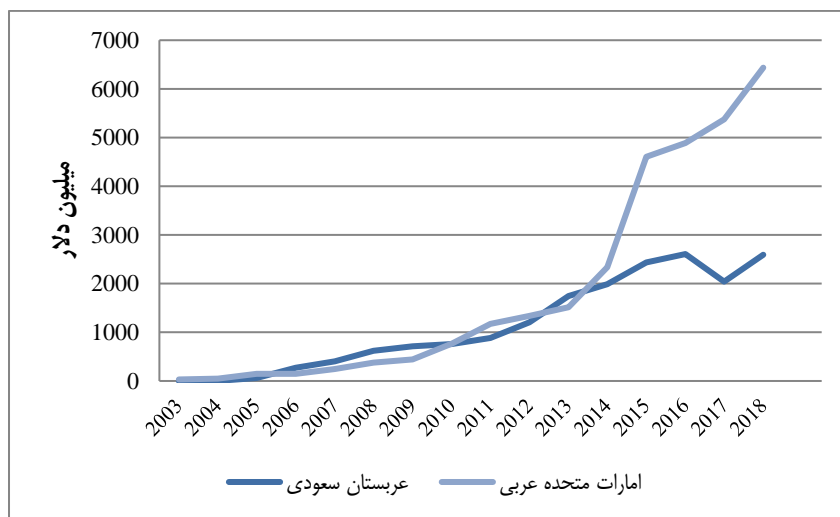


نمودار ۷. سهم تجارت در تولید ناخالص ملی چین از ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۹ (Cyrill, 2020)

درباره انرژی، چین با بسط مراودات تجاری و اقتصادی با کشورهای حاشیه خلیج فارس، هزینه همراهی آنها با سیاست‌های آمریکا علیه چین را بالا برد؛ به نحوی که امروزه، چین اولین واردکننده انرژی دنیا و همچنین اولین خریدار نفت کشورهای حوزه خلیج فارس است (Le Miere, 2019). بر این اساس، حجم بالای تقاضای چین برای نفت خلیج فارس، به تدریج آسیب‌پذیری این کشور را به اهرم فشاری علیه کشورهای صادرکننده نفت در جهان تبدیل کرده است؛ به نحوی که کنار گذاشتن چین از بازار نفت، با اینکه ضربه‌ای سنگین به اقتصاد چین خواهد زد، در عین حال هزینه بالایی را به متحدین آمریکا در خلیج فارس تحمیل خواهد

کرد.

در عین حال وابستگی متقابل اقتصادی بین چین و کشورهای حاشیه خلیج فارس، تنها محدود به حوزه انرژی نیست. امروزه چین شریک اول تجاری شورای همکاری خلیج فارس است.



نمودار ۸. رشد سرمایه‌گذاری مستقیم چین در عربستان و امارات (Chinamed, 2019)

از سوی دیگر، مراودات اقتصادی و تجاری چین با متحدین عرب آمریکا در منطقه نیز رشد محسوسی داشته‌است. برای مثال، امارات، به‌عنوان اولین شریک تجاری چین در بین کشورهای شورای همکاری خلیج فارس، از سهمی ۲۸ درصدی از کل تجارت غیرنفتی چین با منطقه برخوردار است. این کشور همچنین میزبان حدود دویست هزار شهروند چینی است (Siddiqui, 2020).

۳-۵. موازنه‌سازی سخت

علی‌رغم نبود اشتراکات فرهنگی، سیاسی، دینی و تاریخی، مراودات چین و پاکستان در طول دهه‌های گذشته به‌طور مداوم در حوزه‌های مختلف سیاسی، نظامی، امنیتی و اقتصادی گسترش پیدا کرده‌است. در این زمینه می‌توان مراودات با

پاکستان را تنها مولفه سخت موازنه‌سازی در سیاست خارجی چین تا به امروز دانست (Paul, 2020).

در طول دهه‌های گذشته، با وجود تمام تفاوت‌های موجود بین چین و پاکستان، هند عامل اصلی نزدیکی آن دو کشور به یکدیگر و بسط مراودات دوجانبه بین آنها بوده است. همجواری پاکستان با هند - به عنوان جدی‌ترین رقیب منطقه‌ای چین - و تیرگی روابط دوجانبه دهلی و اسلام‌آباد بر سر طیفی از منازعات سیاسی و اختلافات سرزمینی، پاکستان را به گزینه‌ای مناسب برای چین به منظور اجرای موازنه‌سازی سخت در برابر رقیب مشترک، یعنی هند بدل کرده است.

بر این اساس، چین به حمایت از پاکستان در طیف متنوعی از موضوعات سیاسی، امنیتی و نظامی مبادرت ورزیده است. یکی از مهم‌ترین این حمایت‌ها، مساعدت در توسعه برنامه هسته‌ای/موشکی پاکستان بوده است. دولت چین، دوره‌های آموزشی متعددی برای دانشمندان هسته‌ای پاکستان برگزار کرد و طراحی برخی از تسلیحات اتمی خود را در اختیار آنها قرار داد. براساس برخی گزارش‌ها، «عبدالقادر خان»، دانشمند مطرح پاکستانی که در توسعه تسلیحات اتمی آن کشور، نقشی کلیدی ایفا کرد، برای پیشبرد برنامه‌های خود از همین طراحی‌های چینی بهره برد. مساعدت چینی‌ها در توسعه سلاح اتمی اسلام‌آباد تا حدی بود که پاکستان برای تلافی آزمایش هسته‌ای هند در سال ۱۹۹۸، تنها ۱۷ روز زمان نیاز داشت. این یعنی، بمب اتمی آزمایش شده از جانب پاکستان در پاسخ به آزمایش هسته‌ای هند از مدت‌ها قبل با همکاری چین عملیاتی شده بود (Alex Kingsbury, 2009). می‌توان گفت که بدون مساعدت چین در توسعه برنامه هسته‌ای اسلام‌آباد، حصول به توانمندی‌های فعلی در حیطه تسلیحات اتمی برای پاکستان، بسیار دشوار و زمان‌بر می‌شد.

در حوزه تسلیحات متعارف نیز، چین از مراودات گسترده‌ای با پاکستان برخوردار است. از استقلال پاکستان تا سال ۲۰۱۵، نزدیک به چهل درصد از کل تسلیحات وارداتی پاکستان از سوی چین تأمین شده است. از سال ۱۹۶۴ تا کنون، پاکستان تنها کشوری بوده که چین هر سال به آن سلاح فروخته است. در عین

حال، مراودات نظامی و تسلیحاتی پاکستان با آمریکا در تمامی این سال‌ها جایگاه خود را حفظ کرده‌است که این موضوع، خود مؤلفه‌ای دیگر برای بسط همکاری‌ها بین چین و پاکستان است. پاکستان، دسترسی به تسلیحات خریداری شده خود از آمریکا را برای اجرای مهندسی معکوس و بومی‌سازی فناوری‌های پیشرفته به کار رفته در تسلیحات غربی، بارها برای چین مهیا ساخت. این موضوع در دوران جنگ سرد و برای ارتقای توانمندی‌های چین در برابر شوروی با چراغ سبز آمریکا صورت می‌پذیرفت، اما با فروپاشی شوروی، انتقال فناوری‌های نظامی غربی از جانب پاکستان به چین، محتاطانه‌تر و مخفیانه‌تر انجام گرفت.

نتیجه‌گیری

رفتار موازنه‌ساز چین در طول تاریخ را می‌توان تابع طیفی از مؤلفه‌های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی دانست که از مهم‌ترین آنها باید به توانمندی‌های اقتصادی آن کشور اشاره کرد. در طول تفوق ساختار خراج‌گذاری بر پهنه شرقی آسیا به‌عنوان نظم منطقه‌ای حاکم، وابستگی اقتصادی و سیاسی واحدهای سیاسی موجود در منطقه به چین، سبب شد تا تهدیدی موازنه‌ساز در شرق آسیا، چین را هدف قرار ندهد. این در حالی است که افول پایدار اقتصاد چین از قرن نوزدهم تا پایان جنگ جهانی دوم و تنزل جایگاه چین در اقتصاد جهانی، سبب شد تا یکن برای دفع تهدیدات موجود، به نوع سخت از راهبرد موازنه‌سازی روی بیاورد.

اما در ادامه با اجرای اصلاحات درهای باز و خیزش اقتصادی چین در چهار دهه اخیر، علی‌رغم منازعات سیاسی موجود بین چین و رقبای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای آن کشور، شرق آسیا همچنان با ورود به اجرای تمام و کمال راهبرد موازنه‌سازی سخت، فاصله دارد. منازعات سیاسی و امنیتی موجود شاید گاه‌به‌گاه بر جنبه‌های سخت راهبرد موازنه‌سازی در رفتار چین بیافزاید، همچنان تلاش دو طرف بر عدم رویارویی نظامی استوار است؛ چراکه عمق وابستگی متقابل اقتصادی بین طرف‌ها، هزینه رقابت تسلیحاتی، تشکیل اتحادهای نظامی/امنیتی و اجرای موازنه‌سازی سخت را بالا برده‌است. این موضوع در مورد کشورهای ضعیف‌تر منطقه (به‌خصوص اعضای آسه‌آن) مسبب چالش‌هایی جدی بوده، چراکه طیفی از

آنها از لحاظ امنیتی به آمریکا وابسته‌اند، اما در عین حال، حفظ مراودات اقتصادی با پکن را برای حیات اقتصادی خود ضروری می‌دانند. در این زمینه، انتخاب بین چین و آمریکا، همان چیزی است که بسیاری در آسیای شرقی از آن واهمه دارند و همان ابزاری است که برای بالا بردن هزینه اجرای موازنه‌سازی علیه چین به کار گرفته می‌شود.

پی‌نوشت

۱. بانک توسعه زیرساخت آسیا، صندوق جاده ابریشم، مشارکت جامع اقتصادی منطقه‌ای (RCEP)، سیستم پیام‌رسان بین‌بانکی CIPS و سازمان همکاری شانگهای از مهم‌ترین این نهادها هستند.

منابع

معاونت دیپلماسی اقتصادی (۱۳۹۹). چرخش اقتصادی چین و "استراتژی چرخه دوگانه"، وزارت امور خارجه ایران، قابل دسترسی در:

<https://economic.mfa.ir/portal/NewsView/611935>

Braw, E. (2020). China Is Bargain Hunting—and Western Security Is at Risk, *Foreign Policy*, Available at: <https://foreignpolicy.com/2020/04/15/china-is-bargain-hunting-and-western-security-is-at-risk/>.

ChinaMed Team (2020). Available at: <https://www.chinamed.it/chinamed-data/middle-east>.

Cyrril, M. (2020). China's-Trade-and-Private-Consumption-to-GDP-Ratio,-2006-2019, *China Briefing*, Retrieved October 10, 2020, Available at: <https://www.china-briefing.com/news/what-is-chinas-dual-circulation-strategy-and-why-should-foreign-investors-take-note/chinas-trade-and-private-consumption-to-gdp-ratio-2006-2019-2/>.

Dupuy, R. Ernest & Trevor N. Dupuy (1993). *The Harper Encyclopedia of Military History: From 3500 BC to the Present*, 4th ed. New York: Harper Collins.

Glaser, Bonnie S. (2020), Breaking Down China's 2020 Defense Budget, *Center for Strategic & International Studies*, Retrieved January 5, 2020, Available at: <https://chinapower.csis.org/military-spending/>.

Han, M.-Ki (1999). *The Imjin Intervention and Sino-Korean Relations*, Seoul: Yuksa Bipyungsa

- Kang, David C. (2007), *Stability and Hierarchy in East Asian International Relations 1300-1900 CE*, Palgrave Macmillan.
- Kaufman, Stuart J. (1997). The Fragmentation and Consolidation of International Systems, *International Organization*, 51(2), 173-208. <https://doi.org/10.1162/002081897550339>.
- Kegley, Charles W. & Wittkopf, Eugene R. (2005), *World Politics: Trends and Transformation*, Wadsworth Publishing.
- Kingsbury, A. (2009). *Why China Helped Countries Like Pakistan, North Korea Build Nuclear Bombs*, U.S. News, Retrieved at September 10, 2020. Available at: <https://www.usnews.com/news/world/articles/2009/01/02/why-china-helped-countries-like-pakistan-north-korea-build-nuclear-bombs>.
- Kissinger, H. (2011). *On China*, Penguin Books.
- Le Miere, C. (2020). Increasing mutual dependence in Sino-Gulf relations is changing the strategic landscape, *Atlantic Council*, Available at: <https://www.atlanticcouncil.org/blogs/energysource/increasing-mutual-dependence-in-sino-gulf-relations-is-changing-the-strategic-landscape>.
- McDonald, T. (2020). *What is the Regional Comprehensive Economic Partnership (RCEP)?*, BBC, Retrieved December 25, Available at: <https://www.bbc.com/news/business-54899254>.
- McLaurin, Ronald D. & Chung-in, M. (1989). The United States and the Defense of the Pacific, *The Journal of Asian Studies*, 49(4). <https://doi.org/10.2307/2058252>.
- Morrison, Wayne M. (2019). China's Economic Rise: History, Trends, Challenges, and Implications for the United States, *Congressional Research Service*.
- Paul, T.V. & Writz, James J. & Fortmann, M. (2004). *Balance of Power: Theory and Practice in the 21st Century*, Stanford University.
- Radchenko, S. (2019). *The Island that changed history*, the New York Times.
- Rosecrance, Richard N. (1986). *The Rise of the Trading State: Commerce and Conquest in the Modern World*, Basic Books.
- Shen, Zh. (2000). Sino-Soviet relations and the origins of the Korean War: Stalin's Strategic goals in the far east, *Journal of Cold War Studies* 2(2), 44-68. Available at: <https://doi.org/10.1162/15203970051032309>.
- Shen, Zh. & Yafeng X. (2011). The Great Leap Forward, The People's Commune and the Sino-Soviet Split, Vol 20, *Journal of Contemporary*

- China, 20(72), 861-880. <https://doi.org/10.1080/10670564.2011.604505>.
- Shu, I. (1995). *The rise of Modern China*, Oxford: Oxford University Press.
- Siddiqui, S. (2020). As China-Iran talks continue, Beijing keeps up outreach to Gulf, *Al-Monitor*, Available at: <https://www.al-monitor.com/pulse/authors/sabena-siddiqui.html>.
- Son, S. Ch. (1994). *Korea-Japan Relations during the Choson Period*, Seoul: Jisungui Sam.
- Tan, Q. (1989). US-China Nuclear Cooperation Agreement: China's Nonproliferation Policy. *Asian Survey*, 29(9), 870-882. <https://doi.org/10.2307/2644832>.
- Trifimov, Y. (2019). The New Beijing-Moscow Axis, *Wall Street Journal*, Retrieved September 25, 2020, Available at: <https://www.wsj.com/articles/the-new-beijing-moscow-axis-11549036661>.
- U.S. Census Bureau (2020). *Trade in Goods with China*, Available At: <https://www.census.gov/foreign-trade/balance/c5700.html>.
- Westad, O. A. (2017). *The Cold War: A World History*, Basic Books.
- World Bank, Foreign direct investment, net inflows (BoP, current US\$) - China, Iran, Islamic Rep. Retrieved January 15, 2021, Available at: <https://data.worldbank.org/indicator/BX.KLT.DINV.CD.WD?end=2019&locations=CN-IR&start=1970&view=chart>.
- Workman, D. (2020). Top 15 Crude Oil Suppliers to China, World Top Exports, Available at: <http://www.worldstopexports.com/top-15-crude-oil-suppliers-to-china/>.
- Xinhuanet (2020), *China's trade with top partner ASEAN up 5.6 pct in H1*, Retrieved December 10, 2020 Available at: http://www.xinhuanet.com/english/2020-07/14/c_139211566.htm.
- Yafeng, X. (2008). The Cold War and Chinese Foreign Policy, *E-International Relations*.
- Yao, K. (2020). *What we know about China's 'dual circulation' economic strategy*, Reuters, Retrieved September 10, 2020, Available at: <https://www.reuters.com/article/china-economy-transformation-explainer/what-we-know-about-chinas-dual-circulation-economic-strategy-idUSKBN2600B5>.
- Zhen, H. & Paul, T.V. (2020). China's Rise and Balance of Power Politics. *The Chinese Journal of International Politics*, 13(1), 1-26. <https://doi.org/10.1093/cjip/poz018>.